

حاکمیت قانون، دموکراسی و حرفه وکالت در فضای افغانستان: چالش‌ها و فرصت‌ها*

نویسنده: فیلیپس تهمینجیز**

ترجمه: عبدالله غفاری***

مقدمه

این مقاله به بررسی دموکراسی، حاکمیت قانون و نقش حرفه وکالت در فضای یک ملت مسلمان در حال گذار از جنگ، یعنی افغانستان، می‌پردازد؛ جایی که احیای حاکمیت قانون یکی از ارکان اصلی توافق بن در سال ۲۰۰۱ بود. حرفه وکالت موجود در افغانستان نه تنها به تقویت حاکمیت قانون پرداخته و اصول دموکراسی را بهبود می‌بخشد؛ بلکه باید بین ناسازگاری‌های موجود بین این دو مقوله نیز سازش و آشتی برقرار کند.

در افغانستان، مفاهیم قانون و دموکراسی غیر شفاف و جنجالی‌اند. سیستم عدلی این کشور بر اصول اسلامی، استانداردهای بین‌المللی، قوانین مدنی برجای مانده از اشغالگران و قوانین عرفی افغانی است. این سیستم در حالی در محاکم اجرا می‌شود که وکلای حقوقی از حق طبیعی برای حضور در صحن دادگاه محروم‌اند و جایی که غالباً تعداد زیادی از شرکت‌کنندگان به فساد

*. نهاد انجمن بین‌المللی حقوق بشر، مقاله موضوعی شماره ۳، جنوری ۲۰۱۴.

**. رئیس نهاد انجمن بین‌المللی حقوق بشر.

***. محقق و استاد دانشگاه.

آلوده‌اند. پروسه انتخابات دموکراتیک پارلمان افغانستان، انتقادات گسترده‌ای را به همراه داشت. چون در افغانستان عموماً حل و فصل منازعات و تعریف و تعیین قدرت در سطوح فامیلی و محلی صورت می‌گیرد، واضح است که چنین سنتی وجود نهادی چون پارلمان را به راحتی بر نمی‌تابد؛ زیرا تصمیمات برآمده از پارلمان بر رهنمودهای ملی استوار است.

برای رفع تضاد موجود بین مقاصد قانون و آرمان‌های دموکراسی، باید ابتدا مفاهیم قانون و دموکراسی از شفافیت منطقی لازم برخوردار باشند. ارزش‌های مذهبی و معیارهای تحصیلات حقوقی در زمره عواملی‌اند که می‌توانند در ایجاد توازن بین دو مقوله فوق اثر گذار باشند. تمام آنچه گفتیم، برای افغانستان چالش‌هایی را به وجود آورده‌اند.

توافق بن در دسامبر ۲۰۰۱ به دنبال سقوط رژیم طالبان (حداقل در کابل) صورت گرفت. این توافق توسط گروه‌های ضد طالب امضا گردید. گروه‌های مزبور نه از مردم افغانستان نمایندگی می‌کردند و نه هم با آن‌ها مشوره‌ای کرده بودند؛ ولی در سقوط طالبان همکاری داشتند و در زیر چتر حکومت جدید گرد هم آمدند. این توافق در سال ۲۰۰۴، چارچوبی را برای تأسیس حکومتی با پایه‌های سیاسی وسیع، چندقومی و کاملاً انتخابی فراهم آورد. توجیه ضرورت تأسیس انجمن وکلاء را نیز می‌توان در مفاد توافق نامه بن جستجو کرد. به هر حال، فرصت بازسازی افغانستان ظرفیتی را به وجود آورد که ابعاد آن به‌طور کامل قابل درک نبود؛ زیرا جنگ‌سالاران پست‌های کلیدی را اشغال کردند؛ فساد گسترش یافت و «جنگ با تروریسم» انرژی و منابعی را تحلیل برد که در غیر این صورت می‌شد از آن‌ها در بازسازی کمک گرفت. عدالت به‌عنوان کالای لوکسی قلمداد گردید که می‌شد آن را به نفع ثبات قربانی کرد (دیده‌بان حقوق بشر، ۲۰۰۹).

در افغانستان دموکراسی^۲ و حاکمیت قانون- اغلب در عین ناسازگاری- آشتی داده شدند و از این رو نتوانستند شرایط باثباتی را که لازمه بازسازی است، پدید آورند؛ نمونه‌ی آن وقتی پارلمان افغانستان قانون احوال شخصیه شیعیان افغانستان را در مارچ ۲۰۰۹ تصویب کرد، اتفاق افتاد. به نظر می‌رسد طبق این قانون اجبار زن به تمکین جایز بوده و تحصیل رضایت وی برای انجام رابطه زناشویی از سوی شوهرش لازم نیست. همچنین در خصوص فعالیت‌های بیرون از منزل زن کسب رضایت شوهر الزامی است. این قانون در مورد ۱۵ فیصد جمعیت افغانستان که

۱. بنا به گفته‌های وردک، در این جمع، جنگ‌سالاران ائتلاف شمال، روشنفکران و تکنوکرات‌های طرفدار ظاهرشاه و گروه‌های کوچک دیگر عمدتاً مستقر در پاکستان و افغانستان، حاضر بودند.

۲. رای اکثریت

مسلمانان شیعه‌مذهب‌اند، اجرا می‌شود. تصویب این قانون محکومیت وسیع بین‌المللی را تحت عنوان نقض حقوق زن به دنبال داشت. رقبای رئیس‌جمهور کرزی اظهار داشتند که حمایت وی از این قانون، نوعی باج به احزاب مذهبی قدرتمند شیعی قبل از انتخابات ریاست جمهوری بود که در همان سال برگزار شد.

قانون اساسی افغانستان به برابری جنسیتی ارج می‌نهد و افغانستان عضو معاهده سازمان ملل در مورد محو تمامی انواع تبعیض علیه زنان است. با این وجود، ماده ۳ قانون اساسی مسائلی را که در مغایرت با اعتقادات و آموزه‌های اسلام‌اند، مجاز نمی‌شمرد و به باور محافظه‌کاران باید این ماده بر کلیه قوانین مقدم باشد. یک ماه بعد از تصویب این قانون، گروهی ۲۰۰ نفره از زنان در قالب تظاهرات، اعتراض و خشم خود را بر ضد این قانون به نمایش گذاشتند. افغانستان عضویت میثاق بین‌المللی حقوق سیاسی و مدنی که ضامن آزادی بیان است را دارا است. مظاهره‌کنندگان زن توسط پلیس باید از معرض بارش سنگ و خشونت فیزیکی مردم نجات داده می‌شدند (تایمز، ۲۰۰۹).

این حقیقت که قانون احوال شخصیه شیعیان افغانستان، تظاهرات بر ضد آن و عکس‌العمل‌های تند و زنده دو طرف برای کشورهای غربی از اهمیت آن چنانی برخوردار باشد، هنوز از سوی تعدادی از افغان‌ها (احتمالاً اکثریت) با دیده تردید نگریسته می‌شود. برای آنان، هر آنچه قانون سکولار بگوید، حقیقتاً مهم نیست. بدون در نظر داشت قانون، زنان مورد خشونت قرار می‌گیرند و یا هم اگر نگیرند، به باور برخی کاملاً بی‌ربط است. این حقیقت را باید افزود که حکومت در بخش ارائه خدمات با مشکلات عدیده‌ای دست و پنجه نرم می‌کند بخش عدلی و قضایی از کمبود امکانات رنج می‌برد و حکومت و سیستم قضایی آن هردو غرق در فسادند. این بدین معنا است که مردم، به‌ویژه ساکنان غیر کابل، امنیت را بر قانون‌گذاری (قانون‌مداری) ترجیح می‌دهند (گزارش سازمان ملل، ۲۰۱۰). طالبان در بحران جنگ داخلی سال ۱۹۹۴ به‌عنوان گروه شبه‌نظامی و با وعده احیای نظم و قانون قد علم کردند و قضاوت‌های خشن طالبان هنوز هم سریع، قابل پیش‌بینی و خالی از فساد تلقی می‌گردد و در اطراف کشور افراد زیادی آن را بدیل

۱. طبق این گزارش در سال ۲۰۰۹، شهروندان افغانستان حدود دو و نیم میلیارد دالر آمریکایی، معادل ۲۳ فیصد تولید داخلی کشور، رشوه پرداخت کردند. این مورد شامل پرداخت رشوه به قضات، دادستان‌ها و اعضای پارلمان نیز می‌شد. کنفرانس دونه‌های بین‌المللی در جولای ۲۰۱۲ در توکیو مبلغ ۱۶ میلیارد دالر را برای توسعه اقتصادی افغانستان تصویب کرد؛ ولی برای اولین بار، پرداخت کامل آن را مشروط به کاهش فساد توسط دولت افغانستان دانست (نیویورک تایمز، ۲۰۱۲). آیا چنین اقداماتی در کاهش فساد مؤثر است؟ باید نشست و نظاره کرد!

راجح و معتبری برای قانون مدرن دولتی می‌دانند؛ لذا دعاوی خود را برای حل و فصل به پیش قضاات طالبان می‌برند.

برای تغییر نگرش‌های فوق و ترویج حاکمیت قانون و دموکراسی کارآمد، تقویت و تجهیز حرفه رو به رشد وکالت در افغانستان ضروری به نظر می‌رسد. ترکیب دموکراسی، سیاست، قانون‌گذاری، ارزش‌های فرهنگی و ضوابط بین‌المللی در افغانستان از چالشی پرده برمی‌دارد که حرفه حقوقی متناسب با شرایط افغانی در درون آن باید عیار گردد.

۱. ماهیت دموکراسی در افغانستان

بین صاحب‌نظران غربی این تمایل وجود دارد که کلمه دموکراسی را مترادف با لیبرال دموکراسی به کار ببرند. هم‌چنین، دوست دارند آن را آخرین نسخه حکومت‌داری بدانند؛ گرچه برخی از ناظران آن را جریان تغییرپذیری می‌دانند که دارای خصوصیتی چون وسعت شمول سیاسی، برابری بین شهروندان، حفاظت در مقابل اعمال خودسرانه و همفکری متقابل و مشترکی همراه با تعهد است.

بعد از سقوط طالبان در سال ۲۰۰۱، افغانستان شاهد تأسیس دوباره نظام ریاست جمهوری، دو مجلس مقننه و شوراهای ولایتی بوده است و دوره کنونی را می‌توان عصر انتخابات نامید. در افغانستان برای تصمیم‌گیری راجع به مسائل اجتماعی، دموکراسی پارلمانی یک فرایند سنتی تلقی نمی‌شود. گرچه تصمیم‌ها حاصل توافق جمعی است؛ ولی فرایند تصمیم‌گیری به جای آن‌که از طریق رأی‌گیری آزاد از کلیه افراد، پس از تبادل نظر کافی، صورت بگیرد، در قالب یک ساختار سلسله‌مراتبی مردانه و متأثر از باورها و معتقدات اسلامی به انجام می‌رسد. حرکت به سوی نظام مردم‌سالاری از سال ۲۰۰۱ بدین سو به‌منظور تحکیم و تقویت اقدامات دولت‌سازی استفاده می‌شود. هرچند گام‌هایی در راستای یکسان‌سازی نظرات افراد برداشته شده است؛ اما ارزش‌های دیرینه و کهن (مذهبی و سکولار) احترام به برابری ارزش باورهای تمامی شهروندان را به چالش می‌کشد.

نظام انتخابی بنفسه، بدون در نظر داشت گستره آن، بارها به‌خاطر فساد و تقلب وسیع محکوم گردیده است (مالی، ۲۰۱۱). قدرتمندان موجود اکثراً توانسته‌اند موقعیت‌های برتری جویانه خود را حفظ کنند و برای آن‌که اثرگذاری اقشار محروم کاملاً نمایان شود، به گذر زمان زیادی نیاز

است. در واقع، قانون آشتی و ثبات ملی که توسط پارلمان در سال ۲۰۰۷ تصویب گردید، برای جنایات جنگی و نقض حقوق بشر رخ داده طی سال‌های قبل از ۲۰۰۱، عفو عمومی را فراهم آورد.

دموکراسی به مثابه یک ارزش، به طرز مشابهی در تنگنا به سر می‌برد. در افغانستان احترام به سلسله‌مراتب در مقایسه با احترام متقابل و آزاداندیشی مرسوم و متداول‌تر است. حمایت از دگراندیشی سیاسی ترغیب و تشویق نمی‌شود. اگر مفهوم دموکراسی فراتر از صرف حاکمیت اکثریت است، باید از آزادی و اختیار پاسداری شود و موجودیت بحث آزاد و نظر منصفانه نه تنها روی کاغذ بلکه در عمل نیز تضمین گردد. آمارتیا سن استدلال می‌کند: دموکراسی می‌تواند از طریق آزادی سیاسی زندگی شهروندان را بهبود بخشد (به شهروندان این امکان را می‌دهد به حقوق مدنی و سیاسی خود برسند) و در راستای ارتقای آگاهی بخشی نیز ارزشی مفید به شمار می‌آید که در نتیجه آن، مردم می‌توانند در مشارکت سیاسی (به شمول مطالبات اقتصادی) سهم بگیرند و هم‌چنین از این حیث دارای نقش حیاتی است که گفتمان عمومی به درستی به شکل‌گیری ارزش‌ها و اولویت‌های اجتماعی منتهی می‌شود. این به معنای جهان‌شمولی تفاهم یا نتیجه آن نیست؛ ولی حداقل فایده ملاحظه نقطه نظرات مختلف را به رسمیت می‌شناسد؛ اهمیت آن را گوشزد می‌کند؛ راه را به سمت دانش و آگاهی هموار می‌کند و سرانجام، به ناهمگونی موجود در فرهنگ‌ها قدر می‌نهد (آمارتیا سن، ۱۹۹۹). با این وجود، اغلب افغان‌ها تعبیر دموکراسی را با برداشت آزادی اجتماعی افسارگسیخته در غرب مساوی می‌دانند؛ از این رو، برای اکثریت، دموکراسی مسائلی چون بی‌بندوباری و سکولاریزم را در ضمن خود دارد (لارسون، ۲۰۰۹). مسائل مذکور شامل گرایش‌هایی راجع به پارسایی، رفتار زنان، ازدواج، زندگی خانوادگی و پذیرش تغییر کیش از مذهبی به مذهبی دیگر می‌شود؛

بنابراین، ترغیب به دموکراتیک‌شدن سرمنشأ بیرونی دارد. این مسئله برخی را بر آن داشته است تا برای محدودسازی آزادی بی‌حد و حصر، از اجرای کنترل‌های اجتماعی حمایت کنند؛ نوعی نظام سیاسی که با اصول اسلامی ترکیب شده باشد. مسئله فوق می‌تواند زمینه بهره‌جویی را برای بنیادگرایانی فراهم کند که به نفس مردمی‌سازی برچسب اسلام‌ستیزی می‌زنند. سخنان حکومت قبلی آمریکا که در صدد ترویج دموکراسی در خارج از مرزهای خود از طریق تغییر رژیم‌ها بود نیز به دموکراسی کمک چندانی نکرد.

برخی از محققین اسلامی استدلال می‌کنند بین اسلام و دموکراسی همپوشانی وجود دارد و فضایی را برای تصمیم‌گیری انسان به دست می‌دهد (الفادی، ۲۰۰۴). دموکراسی نباید به معنای ستیزه بین خدا و مردم برای کسب استقلال رأی تفسیر شود. اما ناکارآمدی در پروسه رسمی انتخاب نمایندگان و عملکرد ضعیف نمایندگان منتخب در خدمت‌گذاری، در کنار ناتوانی سیستم در برقراری ثبات و امنیت، افغان‌های زیادی را نسبت به کارآیی و مؤثریت دموکراسی نومید کرده است.

با این حال، وقتی اکثریت مردم از مافوق قانون بودن افراد ثروتمند، به‌خاطر فساد فراگیر و زیانزد عام و خاص شاکی‌اند، به روشنی می‌توان این نکته را درک کرد که ترویج حاکمیت قانون تنها راه برون رفت از وضعیت کنونی است. افغان‌ها نه تنها به یک سیستم سیاسی نیاز مبرم دارند؛ بلکه متوقع‌اند سیستم مزبور کالاهای اجتماعی را به طریقی منصفانه و عادلانه تأمین کند. برای آن که دموکراسی به شیوه‌ای منصفانه و در سیستمی شفاف به تحکیم آزادی بپردازد- که در آن کلیه شهروندان از حقوق اساسی و فرصت‌های برابر و در محدوده چارچوب اسلامی برخوردار باشند- این چارچوب، عاری از هرگونه افراطی‌گری، باید به وضوح تعریف و تبیین شود.

آیا قانون افغانستان می‌تواند به حل و رفع چنین چالشی کمک کند؟

۲. قانون افغانی

سیستم قضایی رسمی افغانستان، از بدو ظهورش به‌عنوان یک جامعه سازمان‌یافته سیاسی، از ارزش‌ها، ایدئولوژی‌ها و سیاست‌های حکومت‌های مختلفش اثر پذیرفته است: مفکوره قانون غربی، مارکسیسم رادیکال، اسلام معتدل و رادیکال. با این وجود، اهمیت سیستم قانون عرفی هم‌چنان پابرجا بوده و در سطح ولایات رائج و مستولی است.

ساختار محکمه رسمی، ابتدا در قانون اساسی سال ۱۹۶۴ مطرح شد و در حال حاضر، در قانون اساسی سال ۲۰۰۴ وجود دارد. این ساختار، متشکل است از: ستره محکمه، محاکم استیناف و محاکم ابتدائیه که تشکیلات و صلاحیت آن‌ها توسط قانون تنظیم می‌گردد. در چوکات ستره محکمه محاکم اختصاصی برای بررسی و رسیدگی قضایی در قضایای خاص ایجاد گردیده است و می‌تواند شامل جرائم علیه امنیت داخلی و خارجی، حل و فصل دعاوی ملکیت، رسیدگی به قضایای ناشی از منازعات فامیلی و دوسیه‌های اطفال باشد. طبق قانون اساسی ۲۰۰۴، بررسی

مطابقت قوانین، فرامین تقنینی، معاهدات بین الدول و میثاق‌های بین المللی با قانون اساسی و تفسیر آن‌ها بر اساس تقاضای حکومت و یا محاکم مطابق با احکام قانون از صلاحیت ستره محکمه می‌باشد (قانون اساسی، ماده ۱۲۱). ماده ۱۲۲ تضمین بیش‌تری را برای حاکمیت قانون ارائه می‌دهد؛ وقتی می‌گوید "هیچ قانونی نمی‌تواند در هیچ حالت، قضیه یا ساحه‌ای را از دایره صلاحیت قوه قضائیه به نحوی که در این فصل تحدید شده، خارج بسازد و به مقام دیگر تفویض کند".

ساختار به لحاظ تئوریک گسترده مزبور، در سراسر کشور فعال نیست و کلیه دادگاه‌ها، چه در مرکز و چه در ولایات، از فقدان مداوم منابع و کارکنان ورزیده رنج می‌برند. افزون بر این، استدلال شده است که سیستم ریاست جمهوری پذیرفته شده طبق قانون اساسی ۲۰۰۴، تضعیف نهادهای قضایی را تشدید کرده است؛ به عنوان مثال: رئیس جمهور کرسی با استفاده از ستره محکمه توانست جلو تلاش‌های پارلمان برای لغو نتیجه انتخابات ریاست جمهوری را بگیرد و پایه‌های قدرت خویش را استحکام ببخشد (نیک گرونو، ۲۰۱۱). از محکمه برای حل منازعات سیاسی استفاده ابزاری شد؛ امری که منجر به تضعیف استقلال رسمی آن گردید. تا چندی پیش، هیچ‌یک از قضات ستره محکمه از قانون دیگری غیر از شریعت آگاهی نداشتند.

با توجه به قانون ثبتی، در افغانستان قوانین مدون متعددی وجود داشته است؛ نظیر قانون مدنی سال ۱۹۷۵ و قانون جنایی سال ۱۹۷۵. قوانین مذکور نیازمند تغییر و اصلاح بودند. قوانین جدیدی نیز معرفی شده است؛ نظیر قانون سرمایه‌گذاری خصوصی ۲۰۰۵، قانون بانکداری ۲۰۰۳، قانون رسانه‌های جمعی ۲۰۰۶ و قانون محیط زیست ۲۰۰۵. موفقیت و کارآمدی قوانین جدید و تعدیل شده در گرو میزان تناسب آن با فضای افغانستان است؛ از این رو، ملاحظه عوامل کلیدی مؤثر بر سیستم قضایی افغانستان رهگشا خواهد بود. عمده‌ترین این عوامل عبارت‌اند از: قانون اسلام (شریعت) و قانون عرفی.

از آنجایی که اکثریت مردم افغانستان مسلمان‌اند، تعلیم اسلامی در کلیه ابعاد زندگی‌شان رسوخ کرده است. نباید بر این واقعیت بیش از حد تأکید کرد. شریعت در عربی به معنای مسیر و راه رفتن است و می‌توان آن را با کلماتی چون قانون‌گذاری و قانونی‌بودن مترادف دانست.

۱. به عنوان نمونه، بازنویس کد جزایی با هدایات و رهنمودهای حکومت ایتالیا و مبتنی بر الگوی ایتالیایی موفق نبوده است.

منابع اولیه شریعت، قرآن (کتاب مقدس اسلام) و سنت (فرمایشات و اعمال رسول الله) هستند. گرچه این منابع به طرح اصول کلی می‌پردازند تا قوانین حقوقی، نقش اسلام در قانون یکسان نیست. تحقیق در قانون دینی (فقه به معنای فهم) وظیفه فقهای است که به تفسیر و اجرای شریعت مشغول‌اند و خود مکاتب فکری مختلفی دارد (آیینی، ۳۷-۳۹). در حالی که شریعت شاید تغییرناپذیر باشد؛ ولی امکان تغییر در فقه متناسب با مقتضیات و شرایط زمان وجود دارد.^۱ نحله فکری قانون دینی در افغانستان فقه حنفی است و از آن عموماً به عنوان انعطاف‌پذیرترین یاد می‌شود؛ زیرا این مکتب در تفسیر قرآن به جای برداشت لفظی و ظاهری، بر رویکرد غایت‌نگر و هدفمندانه استوار است.

از قانون حکومت‌داری (سکولار) تحت عنوان سیاست یاد می‌شود. همزیستی فقه اسلامی و دستگاه پیوسته در حال رشد حقوقی سکولار در افغانستان به این معنا است که این دو امکان رویارویی و همپوشانی با هم را دارند؛ گرچه انتظار این است که قانون سکولار در سازگاری با شریعت به سر ببرد و قانون اساسی افغانستان بیان می‌دارد که «هیچ قانونی نباید با اعتقادات و آموزه‌های دین مقدس اسلام مخالف باشد.» (قانون اساسی، ۲۰۰۴). همزمان با افزایش روابط افغانستان با جهان طی دهه‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۰، حاکمان با پذیرش مدلی تقریباً مشابه با آن چه در مصر قرار دارد، در صدد نوسازی سیستم قضایی برآمدند که به سکولاریزه کردن قانون جزایی، قانون تجاری و قانون مدنی عمومی منجر شد (وردک، ۳۲۴-۵۹). دو دانشکده در دانشگاه کابل برای تعلیم حقوق افتتاح شدند: دانشکده حقوق اسلامی (شرعیات) و دانشکده حقوق و علوم سیاسی. این دو رشته هم‌اکنون وجود دارند و از مدل‌های متفاوت مشروعیت قانونی نمایندگی می‌کنند.

دوره‌های جنگ شدید و فروپاشی حکومت مرکزی مؤثر، همراه با بحران اقتصادی فقط یک نتیجه به ارمغان آورد که «لائو» از آن با عنوان تجزیه سیستم حقوقی به دو نظام رسمی و غیر رسمی یاد می‌کند (لائو، ۲۰۰۲). حتی در دوران ثبات نسبی، وقتی که قانون مدون فراتر از محدوده مراکز شهری فرصت ترویج را داشت، این قوانین به ندرت اجرا می‌شدند و از سیستم حقوقی موجود به درستی نمایندگی نمی‌کردند. مسئله مذکور حاصل دو امر است: حقایق عینی

۱. بدین گونه نظر می‌دهد: شریعت، ابعاد اخلاقی، قانونی، اجتماعی و معنوی زندگی یک مسلمان را به طور وسیعی پوشش می‌دهد؛ در حالی که فقه چون بعد اخلاقی را استثناء می‌کند، اکثراً ابعاد قانونی یا قضایی شریعت را نشانه می‌رود (آیینی، ۳۴).

و سنت قدیمی که در درون حریم خصوصی فامیل بزرگ یا جرگه‌های قبیله‌ای و محلی به حل و فصل منازعات پایان می‌دهد.

شکاف مزبور به‌طور سربسته توسط توافق بن در سال ۲۰۰۱ به رسمیت شناخته شد و بیان داشت که اهداف آن شامل «بازسازی سیستم قضایی داخلی مطابق با اصول اسلامی، استانداردهای بین‌المللی، حاکمیت قانون و سنت‌های حقوقی افغانی صورت می‌گیرد.» بنابراین، قانون عرفی از مؤلفه‌های کلیدی نظام حقوقی افغانستان به حساب می‌آید. از آنجایی که قریب به ۸۰ فیصد جمعیت در مناطق روستایی زندگی می‌کنند و چون نقش حکومت مرکزی و نهادهای وابسته به آن همواره در آن مناطق از تأثیرات محدودی برخوردار است، روش‌های عرفی حل و فصل منازعات برجستگی و اهمیت خود را حفظ کرده‌اند. نزاع‌های شخصی (به شمول خشونت‌های محلی، طلاق، ارث و ازدواج) اغلب در درون فامیل بزرگ حل و فصل می‌شوند. منازعات عام، در سطح محلی یا قبیله‌ای بر طرف می‌شوند، به‌طور سنتی این وظیفه به جرگه‌ای مرکب از مردان متشخص با اختیارات محلی و شایستگی واگذار می‌شود.

جرگه اغلب به سیستم قضایی رسمی ترجیح داده می‌شود؛ زیرا اعضای آن برای طرفین دعوا و نزاع شناخته شده و محترم‌اند. تصامیم اتخاذشده مطابق با ارزش‌های پذیرفته‌شده محلی‌اند. به منازعات به سرعت و معمولاً بدون کدام هزینه‌ای رسیدگی می‌شود. سیستم قضایی رسمی کند، فاسد و برای یک فرد بی‌سوادی که توانایی نوشتن درخواست به دادگاه را ندارد و از خواندن عاجز است و از حداقل فهم حقوقی برخوردار نیست، نامفهوم و مبهم می‌تواند باشد. با این وجود، در فرایند و خروجی‌های سیستم قضایی سنتی مشکلات بی‌شماری به چشم می‌خورد. در هردو حوزه جرگه و منازعات حل‌شده در دایره فامیل، مردسالاری حاکم است و احتمال ضدیت راه‌حل‌ها با قوانین دولتی افغانستان (تجویز انتقام) یا حقوق اساسی انسانی (ازدواج زن- یا دختر- از قبیله متخلف با بستگان نزدیک قربانی) وجود دارد (هارپر، ۲۰۱۱).

قانون اساسی جدید که توسط لویه‌جرگه در سال ۲۰۰۴ به تصویب رسید، حاوی فقره نفرت‌انگیزی است که در بالا بیان شد و شدت آن فراتر از صرف ضرورت پیروی از اصول اساسی اسلام است؛ تعبیری که در ماده مشابه قانون اساسی سال ۱۹۶۴ آمده بود. قانون مصوب سال ۲۰۰۴، در مواردی که خارج از پوشش قانون اساسی و قوانین دیگر در صحن دادگاه است، اجرای فقه حنفی را پیشنهاد کرد؛ هرچند در ادامه می‌افزاید که شیوه اجرای فوق باید به بهترین

وجه عدالت را تأمین کند. در تصدیق حقایق اجتماعی، فرهنگی و تاریخی معین، ماده ۱۳۱ بیان می‌دارد که راجع به احوال شخصیه شیعیان، فقه شیعی اجرا خواهد شد و عین مطلب در مورد سایر مذاهب صادق است (مقدمه قانون اساسی افغانستان). با درنظرداشت گستره (فورمالیته) فوق، قانون خانواده شیعه که در مقدمه بیان شد، مطابق با قانون اساسی است.

افزون بر گذاشتن وظایف ترقی‌جویانه بر عهده دولت به‌منظور نیل به اهداف مشخص اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، فصل دوم قانون اساسی با عنوان «حقوق و وظایف اساسی شهروندان» تکمیل همه‌جانبه حقوق سیاسی و مدنی در کنار حق تحصیل رایگان و مراقبت‌های پزشکی را در خود گنجانده است (ماده‌های ۱۳-۱۷). احتمالاً ماده ۲۲ به مهم‌ترین مسئله می‌پردازد: «هر نوع تبعیض و فرق‌گذاشتن بین شهروندان افغانستان ممنوع است.» (ماده‌های ۲۲-۵۹). اجرای عملی این ماده در درون فرهنگ قدیمی و قبیله‌ای و سنت‌های افغانستان جداً سؤال‌برانگیز است! ضمانت حقوقی از این دست (در کنار مسائل زیاد دیگری در این فصل) برای مدت زمانی بسیار آرمان‌گرایانه به نظر می‌رسد؛ آن‌چنان که از تظاهرات زنان و واکنش‌ها بر ضد آن - آن گونه که در مقدمه توصیف شد - برمی‌آید. صرف‌نظر از این حقیقت که افغانستان عضو معاهده حقوق اساسی بشر است.

مشخصه اصلی سیستم حقوقی افغانستان، شکاف جدی بین موقعیت حقوقی فعلی و واقعیت‌های موجود اجتماعی است و سرعت همگرایی بین این دو بسیار پایین است. در مقایسه با پیشینه مقاوم طالبانی و یاغی‌گری القاعده، طبیعت چندپارچه مشروعیت سیاسی در کشور و محدودیت فرمان رئیس‌جمهوری، پیشرفت‌های انجام‌گرفته در راستای بازسازی سیستم قضایی، بنا بر گزارش توسعه انسانی افغانستان در سال ۲۰۰۷، بسیار سطحی و ناچیزاند (گزارش توسعه انسانی، ۲۰۰۷). عموماً باور بر این است رهبرانی که در جریان سال‌های جنگ شدیدترین جنایات را مرتکب شدند، در بین امضاکنندگان توافق‌نامه بن حضور داشتند و به دنبال آن پست‌های رهبری را در سطوح مرکزی، ولایتی و محلی اشغال کردند. در سیستم قضایی، این برابر است با غیاب منابع حیاتی؛ نظیر تعداد ناکافی قضات واجد شرایط و وکلای حقوقی، فقدان منابع تخصصی (متون اساسی، مقررات، تصامیم قضایی و...)، نبود امنیت در دادگاه‌ها و کمبود ساختمان دادگاه‌ها. کلیه این موارد از مشروعیت دستگاه قضایی آلوده به فساد گسترده می‌کاهد و توضیح می‌دهد که چرا هشتاد فیصد دعاوی حقوقی از طریق جرگه‌های سنتی غیر رسمی

حل و فصل می‌شوند؛ سیستمی که به باور شهروندان عموماً سریع‌تر، عادلانه‌تر، قابل فهم‌تر، به لحاظ اقتصادی امکان‌پذیرتر، در دسترس‌تر و سالم‌تر است.

تلاش‌های بین‌المللی و حکومت داخلی در راستای بازسازی سیستم قضایی و حاکمیت قانون جریان دارد. تأسیس اولین انجمن حقوقی افغانستان مسما به «انجمن مستقل وکلا» یا AIBA در ۳۰ جولای ۲۰۰۸ را باید در چنین فضایی ملاحظه کرد. پس از سال‌ها تلاش مشترک توسط انجمن بین‌الملل حقوقی و همراهی ذینفعان منطقه‌ای، ملی و بین‌المللی برای تأسیس آن، AIAB پایگاه قانونی یافته و در جامعه مدنی جایگاه خود را باز کرده است. امید می‌رود این انجمن در کنار دولت و دادگاه‌ها مصدري برای تأمین عدالت و تثبیت حاکمیت قانون گردد.

۳. حقوق دانان افغانستان و AIBA^۱

۳-۱. اتفاق نظر درباره مفاهیم

وجود یک انجمن حقوقی با کارکرد مناسب برای حفظ حرفه حقوقی متخصص، متعهد و منظم ضروری است. با این وجود، مفهوم انجمن حقوقی در افغانستان شناخته نبود. از آنجایی که اکثر حقوق دانان ورزیده برای دولت و در وزارت عدلیه یا برای ستره محکمه و ارگان‌های مرتبط کار می‌کردند، تنها اتحادیه حقوق دانان وجود داشت. عملکرد این اتحادیه شبیه اتحادیه تاجران بود و با اموری چون نرخ پرداخت‌ها و اعطای حق امتیازها سر و کار داشت. در حوزه کار خصوصی تعداد حقوق دانان شایسته نسبتاً کم بود و عده‌ای از افراد غیر واجد شرایط در لباس حقوق دان فعالیت می‌کردند. مراحل اعطای پروانه کار به وکلا را وزارت عدلیه در اختیار خود داشت؛ ولی چون این مجوز نه سودی را به دنبال داشت و نه هم حمایت‌های قانونی را سبب می‌شد و حق حضور در صحن دادگاه (در جاهایی که دادگاه بود) را برای وکیل تضمین نمی‌کرد، معدود وکلایی به خود زحمت ثبت نام می‌دادند. ساده بگوییم، پروسه فوق هزینه‌ای بود که فایده محسوسی را به دنبال نداشت و افزون بر این، چون متقاضی باید برای چندین روز به کابل می‌رفت و برای اخذ اسناد لازم کلیه ادارات دولتی را دور می‌زد، کار دشواری نیز بود.^۲ برای وکلایی که در ولایات زندگی می‌کردند، کار سخت‌تر نیز می‌شد و هیچ سیستمی که بدهکاران

1. Afghanistan Independent Bar Association.

۲. به عنوان مثال، دریافت گواهی نداشتن معوقات مالیاتی.

حق‌الزحمه حقوقی را مورد پیگرد قرار بدهد، وجود نداشت.

برای آن که راجع به سودمندی انجمن حقوقی نظر حقوق‌دانان و سایر ذینفعان را جویا شویم،^۱ IBAHRI سمیناری را در کابل در سال ۲۰۰۵ به‌منظور بحث و گفت‌وگو در این باره برگزار کرد. پس از سخنان رسمی وزارت عدلیه، متخصصین بین‌المللی و نویسنده (که راجع به عملکرد انجمن‌های حقوقی سایر کشورهای اسلامی صحبت کردم)، شرکت‌کنندگان به دوازده کارگروه تقسیم شدند. هر گروه موظف شد درباره ابعاد خاصی بحث کند؛ به شمول: آیا برای وجود انجمن حقوقی ضرورتی احساس می‌شود؟ اعضای این انجمن چه کسانی هستند؟ آیا عضویت در این انجمن باید تابع شرایط و رویه‌های خاصی باشد؟ آیا اختیارات انضباطی برای این انجمن در نظر گرفته شود؟ آیا اعضا مجبور به انجام حرفه حقوقی (وکالت)‌اند؟ بعد از آن، گروه‌ها گزارشات خود را به جلسه عمومی تقدیم کردند و یک اتفاق نظر کلی حاصل شد.

شکل ابتدایی از یک رویه دموکراتیک، نتایج جالبی را به همراه داشت که در نشریه گزارش کاری IBA منتشر شد و بین ذینفعان توزیع گردید (IBA، ۲۰۰۵).

ضرورت تأسیس انجمن حقوقی در نظریات شرکت‌کنندگان با جدیت پیشنهاد شد. مسئله استقلال انجمن را در ادامه بیش‌تر بحث خواهیم کرد؛ اما شرکت‌کنندگان به وضوح در صدد حفظ فاصله خود با حکومت بودند. در واقع نامی که آن‌ها سرانجام برای سازمان جدید برگزیدند (انجمن مستقل حقوقی افغانستان) مهر تأییدی بر این دیدگاه است.

رای همگان بر این بود که انجمن حقوقی در تعیین و تنظیم استانداردهای حرفه‌ای (شغلی) مؤثر و کارآمد باشد و خدمت به موکلین و جامعه در مرکزیت و محوریت این امور قرار بگیرد. استانداردهای اخلاقی باید بخشی از پیشه حقوقی باشد و در چارچوب اسلامی ساماندهی گردد. بررسی و رسیدگی به تخلفات و نقض اصول فوق بر عهده کمیته انضباطی است (که بعدها به هیأت نظارت تغییر نام یافت). انجمن حقوقی ملزم به حمایت از منافع اعضا است؛ ولی به باور همگان، بهترین شیوه برای ارتقای این امر، تشویق وکلا به ارائه بهترین نوع خدمت به موکلین‌شان می‌باشد.

هم‌چنین، توافق شد که مراحل اعطای پروانه کار به وکلای حقوقی، که غیرمنصفانه و بدون

1. International Bar Association's Human Rights Institute.

جهت پیچیده به نظر می‌رسد، به شکل مستقل توسط انجمن حقوقی اداره شود و یا حداقل انجمن حقوقی نقش برجسته‌ای را در این فرایند بازی کند. انجمن حقوقی باید دوره‌های آموزش‌های حقوقی مستمر و به‌لحاظ ماهیت بسیار ضروری را سازمان‌دهی کند. هم‌چنین، توافق شد که در بین شرکت‌کنندگان برنامه‌های کارآموزی و توانمندسازی باید توازن جنسیتی حفظ شود.

اصلاح قوانین هم حوزه‌ای دانسته شد که انجمن حقوقی در آن باید سهم بارزی داشته باشد. افزون بر این، ارائه مشاوره و خدمات حقوقی از اهداف مهم دانسته شد و اعضای انجمن حقوقی به‌طور منطقی ملزم به انجام فعالیت‌های غیرانتفاعی و داوطلبانه شدند. تفصیل بیشتر مطلب در ادامه خواهد آمد؛ اما مهم است بدانیم قبل و کار بر روی سه پرونده حقوقی در هر سال، به صراحت در آیین‌نامه انجمن به‌عنوان شرط عضویت مجدد گنجانده شده است. انجام چنین کاری در یک کشور فقرزده از سوی وکلایی که خود ثروتمند نیستند، یک فداکاری بزرگ به حساب می‌آید.

یکی از توافقات جمعی این بود که عضویت در انجمن برای حقوق‌دانان باید الزامی باشد و شامل کلیه وکلای مشغول به کار گردد؛ البته به استثنای دادستان‌ها و قضات؛ زیرا در نظام حقوق مدنی، دغدغه‌های آنان با سایر وکلای حقوقی فرق می‌کند. احساس عمومی بر این بود که این انجمن باید به شکل واحد و به‌لحاظ ملی متحد عمل کند تا بتواند زمینه رشد یک حرفه حقوقی منسجم و ترکیب‌یافته از اهداف و مسئولیت‌های مشترک را فراهم آورد. توافقات مذکور توانست از ملاحظات جغرافیایی فراتر برود. با اطلاع از فرهنگ زن‌ستیزی مرسوم در افغانستان، تیم IBAHRI یک ساختار دو بخشی را پیشنهاد کرد: یک انجمن حقوقی برای مردان و یک انجمن حقوقی برای زنان که هر دو انجمن زیر چتر ساختار ملی واحد فعالیت کنند. هدف از این طرح، کاهش وضعیت مغلوبیت زنان توسط تعداد مردان بود. این پیشنهاد شدیداً و بالاتفاق از سوی شرکت‌کنندگان زن در سمینار رد شد! این زنان مصرانه و با اطمینان و اعتماد به نفس اظهار داشتند دوست ندارند به حاشیه رانده شوند و می‌خواهند در بستر اصلی سازمان حضور خود را حفظ کنند. پس از رویداد مزبور، در آیین‌نامه انجمن تصریح شد که حداقل یکی از معاونین ریاست انجمن باید زن باشد و شرط لازم دیگر، انتخاب حداقل سه نفر از زنان در جمع اعضای دوازده نفره شورای رهبری انجمن است (آیین‌نامه انجمن وکلا، ماده ۹:۲).^۱

۱. این ماده مشابه ماده ۸۳ قانون اساسی ۲۰۰۴ است که در آن در انتخابات پارلمانی دو کرسی از هر ولایت به نمایندگان زن اختصاص می‌یابد.

بدین ترتیب، یک رویه ساده دموکراتیک سبب شد گام‌های مهمی به سمت عدالت و حاکمیت قانون برداشته شود؛ حداقل به شکل بالقوه. در ارتباط با وضعیت مالی و پایداری انجمن، علی‌رغم علاقه شدید به استقلال، اذعان گردید که در آغاز باید به دنبال جذب کمک‌های مالی و تکنیکی از نهادهای بین‌المللی بود و دیگر این که حقایق عینی، اقدامات روزافزونی را برای ایجاد ساختارهای شفاف و متفق‌العموم اداره و پاسخ‌گویی می‌طلبد.

۲-۳. زبان و مفاهیم

افزون بر حصول توافق بر مطلوبیت یا ضرورت انجمن وکلا، چالش دیگر در افغانستان زبانی بود که مفاهیم حقوقی باید در قامت آن تجلی می‌یافت. افغانستان دارای دو زبان رسمی پشتو و دری است؛ هر چند درصد قابل توجهی از جمعیت به زبان‌های دیگری چون ازبکی و ترکمنی تکلم می‌کنند. در نتیجه تاریخ معاصر پرتنش افغانستان، غیاب مواد و مستندات حقوقی مانع گسترش حاکمیت قانون شده است. بر علاوه، نبود منابع و مستندات حقوقی، به‌ویژه در زبان دری یا پشتو، به این معنا است که وکلای حقوقی و قضات، در گذشته و حتی اکنون، به شکل وسیعی از دسترسی به منابع قانونی تدوین‌یافته به زبان محلی محروم‌اند.^۱

زمانی که تأسیس انجمن وکلا در افغانستان به بحث و گفت‌وگو گذاشته شد، اصطلاحی که از این مفهوم دقیقاً نمایندگی کند، وجود نداشت. در حالی که مفاهیم اساسی چون "Warrant" و "Subpoena" از نبود ترجمه به‌لحاظ منطقی کارآمد رنج می‌برند، مفاهیمی چون "Rule of law" و "Bar Association" چنین نیستند. آن گونه که گفته شد، اتحادیه وکلای حقوقی قبلاً وجود داشت؛ ولی این اتحادیه وظایف یک انجمن حقوقی را پیش نمی‌برد. حاصل تلاش‌ها برای ترجمه "Bar Association" تعبیری شد که در انگلیسی معادل «انجمن وکلای حقوق کیفری» بود! دلیل مسئله دقیقاً بدین جهت بود که در آن زمان، حقوق‌دانان افغانستان در بخش خصوصی، اکثراً وکلای جنایی بودند و بخش‌های بانکی و تجاری در جریان خشونت‌های اخیر تقریباً محو و نابود شده بودند. اصطلاحی که سرانجام بر آن توافق حاصل شد، انجمن وکلا بود؛ اما نام‌گذاری

۱. در سال ۲۰۰۹، لغت‌نامه اصطلاحات حقوقی به دری و پشتو توسط USAID منتشر شد.

۲. حکم دادگاه، مجوز.

۳. احضاریه، فراخوان به دادگاه.

۴. حاکمیت قانون، قانون‌مداری.

۵. انجمن حقوقی، نهاد وکلای حقوقی.

فوق پس از بحث‌های جدی راجع به مفهوم Bar Association و حصول توافق عمومی دربارهٔ ماهیت کلی آن صورت گرفت. در یک سیستم حقوقی پیشرفته و پایدار، معمولاً فرایند متفاوتی، به‌خصوص برای مفاهیم پایه، طی می‌شود.

مادامی که ارتباط مؤثر و قابل قبول ممکن نباشد، اثرگذاری بالقوهٔ وکلای حقوقی و قانونی در جامعه محدود خواهد بود و شاید بتوان گفت به‌طور کامل خنثی می‌شود.

۳-۳. تحصیلات حقوقی کافی

قوانین افغانستان به روی کاغذ رو به بهبودی‌اند. قانون اساسی ۲۰۰۴، حقوق انسانی، آزادی مذهب و حمایت یکسان از کلیه افراد را به شمول زنان تضمین می‌کند. مسائل فوق بدون حضور یک حرفهٔ حقوقی مجهز به آموزش‌های مناسب، تغییرات محسوسی را به بار نخواهد آورد. تحصیلات حقوقی افغانستان در کابل واقع شده است؛ جایی که دانشگاه دو دانشکدهٔ حقوق مدنی و قانون شریعت دارد. تحصیلات حقوقی رسمی مشابه در سایر ولایات کم‌تر به چشم می‌خورد. با این وجود، مشکل چیزی فراتر از بعد جغرافیایی مسئله است. طبق مشاهدات نویسنده، متدولوژی تدریس مبتنی بر سخنرانی و یادداشت‌برداری است. به شاگردان روش‌های تحلیل، نقد و حل مشکلات آموزش داده نمی‌شود، چه رسد به آن که از آنان خواسته شود در حوزهٔ قوانین، نوآوری و خلاقیت به خرج بدهند! چنین امری حرفهٔ حقوقی را پدید می‌آورد که به‌لحاظ خردورزی راکد و از استفادهٔ کامل و مؤثر قانون به‌منظور رفع نیازهای شدیداً ناهمگون یک کشور پساجنگ ناتوان است. تأثیر قانون بر فرایندهای نوپای دموکراتیک، به‌عنوان مثال استفاده از نظرات کلی کمیتهٔ حقوق بشر سازمان ملل مربوط به مادهٔ ۲۵ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، به‌منظور اقامهٔ دعوای حقوقی به نفع اصلاحات انتخاباتی واقعی، هرگز جامه عمل نخواهد پوشید؛ به‌خصوص اگر وضعیت فعلی ادامه یابد.^۱ برنامه‌هایی در داخل و خارج از افغانستان، با هدف بهبود این وضعیت، در ارتباط با متدولوژی آموزش، توسعهٔ برنامهٔ درسی و تولید منابع و مستندات حقوقی به اجرا گذاشته شده است؛^۲ اما مسیر درازی در پیش رو است.

۱. «معاهده از دولت‌ها می‌خواهد تا نسبت به برخورداری شهروندان‌شان از حقوق این معاهده مطمئن شوند»، پارگراف اول تفسیر عمومی، شماره ۲۵.

۲. به‌عنوان مثال: آموزش‌های حقوقی در افغانستان توسط USAID، پروژه آموزش‌های حقوقی برای افغانستان توسط دانشگاه استنفورد و مؤسسه مکس پلنک.

آموزش‌های کاربردی پس از دورهٔ لیسانس نیز یکی از چالش‌ها است. مرکز ملی آموزش‌های حقوقی تأسیس گردیده است که هدف آن برگزاری دوره‌های آموزش کاربردی پس از لیسانس برای وکلای حقوقی و قضات است (کورس ستاژ). به هر حال، تنها مرکزی در کابل است که برای کل کشور فعالیت می‌کند. منابع و امکانات این دوره، در هر بار فقط کفاف چند شاگرد را می‌دهد و چون شامل قضات کارآموز نیز می‌گردد، تعداد وکلای آموزش‌دیده (فارغ از این دوره) کم است. این دوره نه ماه طول می‌کشد. اتمام موفقیت‌آمیز این دوره برای کسب مجوز فعالیت بی‌قید و شرط الزامی است. نتیجه آن که جمعیت رو به رشدی از وکلای حقوقی برای پذیرش در این دوره و اتمام آن در صف انتظار انبار شده‌اند. انجمن وکلا سعی کرده برای این مشکل از طریق راه‌اندازی امتحان کتبی و شفاهی چاره‌ای بیاندیشد و به طرز موقت، صلاحیت متقاضی برای فعالیت‌های حقوقی را تأیید نماید؛ البته مشروط به آن که وی دورهٔ آموزشی ستاژ را در آینده تکمیل کند. به هر حال، با درنظرداشت فهرست انتظار و این حقیقت که ستاژ تنها برای آموزش تمام‌وقت طراحی شده است، وکلای حقوقی (کسانی که در افغانستان عموماً فاقد قدرت مالی مناسب‌اند) به دل‌بستن به وعده‌های مترتب بر اتمام ستاژ، علاقهٔ چندانی ندارند. همواره راجع به ایجاد دوره‌های کوتاه‌تر ستاژ، به‌ویژه در سطح ولایات، بحث‌هایی صورت گرفته است. مخصمهٔ مذکور بدین معنا است که اکثر متشبهین حرفهٔ وکالت در افغانستان بر اساس صلاحیت مشروط به فعالیت خود ادامه می‌دهند و نفس این امر، مشروعیت این حرفه را تضعیف کرده و به شیوهٔ نامطلوبی حاکمیت قانون را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

تکمیل (ادامه) تحصیلات حقوقی (CLE^۱) نیز چالش‌هایی را به وجود آورده است. تعدادی از سازمان‌های غیر دولتی خارجی (NGOs^۲) برنامه‌هایی را در این راستا، با درجات متفاوتی از موفقیت، به اتمام رسانده‌اند. وضعیت، غیر نظام‌مند و نابسامان است. از سوی انجمن وکلا، که بارها از طریق کمیته تحصیلی‌اش تأکید کرده (البته بدون صلاحیت قانونی!) که کلیهٔ تحصیلات تکمیلی حقوقی باید تأیید و تصدیق انجمن را داشته باشد، نیز در این مورد مساعدتی صورت نگرفته است. رقابت سازمان‌های مذکور به این معنا است که درخواست انجمن بدون هیچ ملاحظه‌ای رد گردیده است. IBAHRI در حال حاضر مشغول سرشماری وکلا در سطح ملی است تا نسبت به آنچه تدریس شده، افراد آموزش‌دیده و نظر شرکت‌کنندگان دربارهٔ ارزش

1. Continuing Legal Education.

2. None Governmental Organizations.

کلاس‌های مذکور اطمینان یابد. فایده سرشماری فوق در قسمت شناسایی حوزه‌های نیازمندی که مبنای برنامه‌های منسجم قرار می‌گیرد، آشکار می‌شود. بدون تحصیلات حقوقی تکمیلی و وجود آموزش‌های ضعیف فعلی، فاصله حرفه وکالت با پیشرفت‌های حوزه حقوقی در دنیا بیش‌تر گردیده و حاکمیت قانون تضعیف خواهد شد.

۴. دستاوردهای پیچیده در چالش

۴-۱. هیأت نظارت

طبق آیین‌نامه انجمن وکلا، هیأت نظارت به‌عنوان کمیته انضباطی عمل خواهد کرد. این کمیته به شکایات مردم عادی علیه وکلای حقوقی و همچنین به شکایات وکلا نسبت به همدیگر رسیدگی می‌کند. اعضای این هیأت توسط رأی عمومی در گردهمایی سراسری انجمن وکلا انتخاب می‌گردند (اجلاس عمومی سالیانه) و از رویه دموکراتیک خوبی برخوردار است (انتخابات واقعی و شفاف است)؛^۱ اما اشتغال به کار و زندگی پنج نفر از اعضای انتخابی هیأت در ولایات مختلف، به‌ویژه خارج از کابل، سبب بروز مشکلاتی نیز گردیده است؛ از این‌رو، معمولاً فقط دو تن از اعضای اولین هیأت نظارت در جلسات شرکت می‌کردند. چهار تن از اعضای هیأت نظارت کنونی ساکن کابل و حومه‌اند و می‌توان گفت چنین امری بیش‌تر نتیجه بخت و اقبال خوش است.

بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۴

جلسات هیأت به‌طور هفته‌وار برگزار می‌گردد. شکایات می‌تواند به‌طور مکتوب یا مستقیماً مطرح شوند. استماع شکایات تنها حالت صوری ندارد: در سال ۲۰۱۲، دو وکیل سلب صلاحیت شدند. همچنین این هیأت، اظهارهای کتبی و رهنمودهای لازم را برای وکلای خاطی می‌فرستد. بعضی اوقات مستقیماً وارد عمل می‌شوند: وکیلی که در گذشته قاضی بود، برای مشتریان احتمالی خود را به‌عنوان قاضی فعال معرفی می‌کرد؛ یکی از اعضای هیأت نظارت بورس و رنگ برداشته و بر کلمه «قاضی» روی تابلوی اعلانش خط کشید.

۱. نویسنده دو بار انتخابات انجمن را زیر نظر داشته است. با استفاده از یک سیستم رأی سری، اعضا از فهرست نامزدان کاندیداهای مورد نظرشان را انتخاب می‌کنند. برگه‌های رأی داخل جعبه‌های شفاف پلمپ‌شده، که به‌طور تمام‌وقت در معرض دید قرار دارند، ریخته می‌شوند. در پایان رأی‌گیری، جعبه‌ها در محضر عموم باز گردیده و اسامی کاندیداهای منتخب در برگه با صدای بلند خوانده می‌شود و نتایج بر روی تخته و در معرض دید همگان شمارش می‌گردد.

با این حال، هیأت از کمبود منابع مالی رنج می‌برد؛ به‌خصوص در رابطه با شکایات واصله از ولایات که معمولاً صحت و سقم‌شان نامعلوم است. هم‌چنین، دربارهٔ داشتن قدرت تنبیه اعضا بین هیأت نظارت و هیأت رهبری (افراد حاضر در ساختار اجرایی انجمن) از نظر صلاحیت (و ریاست‌طلبی) تضاد وجود دارد. هیأت نظارت فاقد مجموعه‌رویه‌های مکتوب اداری بوده و آمار دقیقی از تعداد شکایات و نتایج رسیدگی در دست نیست؛ صرفاً توده‌ای از فایل‌های کاغذی درون کیشوی میز به چشم می‌خورد.

۲-۴. کار داوطلبانه و خدمات حقوقی

الزام کلیهٔ وکلا به اتمام سه پروندهٔ حقوقی در هر سال، خدمت بزرگی از سوی حرفهٔ حقوقی به جامعهٔ مدنی محسوب می‌شود. گرچه ستره‌محکمهٔ افغانستان پیشرفت این پروسه را مختل کرده است، با اصرار بر این که موارد مذکور، تحت هدایات او به پرونده‌هایی باید اختصاص یابد که مشمول حکم غیابی‌اند. اشخاص متهم اکثراً از حضور در دادگاه امتناع می‌ورزند و قضات به‌منظور تسریع فرایند دادرسی، از وکلا می‌خواهند به نمایندگی از متهم حضور یابند. به هر حال، مشکل این است که متهم اغلب فرد پولداری است که صلاحیت و اعتبار دادگاه را نادیده می‌گیرد. ایدهٔ کار داوطلبانه به این منظور پیشنهاد نشده بود. انجمن وکلا علاقه‌ای نداشت در این مورد اعتراض کند. اعضای انجمن پافشاری بیش از حد را دوست نداشتند؛ زیرا نگران بودند مبدا ستره‌محکمه با استفاده از اختیارات خود انجمن وکلا را تعطیل کند! نویسنده در هیچ قانون مصوب مرتبط یا در آیین‌نامهٔ انجمن در تأیید فرضیهٔ فوق به توجیهی دست نیافت! این خود شاهد دیگری است بر آثار مخرب تحصیلات ضعیف و تملق‌گویی سلسله‌مراتب. مشکل فقط زمانی حل شد که بانک جهانی مبلغی را برای مدیریت دعاوی حقوقی به ستره‌محکمه کمک کرد؛ در نتیجه، نیاز به استفاده از وکلای داوطلب در پروندهٔ متهمین غایب برطرف گردید. در حقیقت، به جای آن‌که برای معضل فوق چارهٔ اصولی اندیشیده شود، یک نوع جانشینی صورت گرفت و مشکل تعامل بین ستره‌محکمه و اعضای منتخب از سوی وکلا هم‌چنان به قوت خود باقی است.

مشکل دیگر، تضاد موجود بین اختیارات قانونی و احساس ریاست‌طلبی انجمن وکلا و دیپارتمنت کمک‌های حقوقی وزارت عدلیه دربارهٔ توظیف وکلای داوطلب به پرونده‌های حقوقی است. انجمن وکلا استدلال می‌کند چنانچه وزارت این تصمیم را بگیرد، استقلال نهادی‌اش زیر سؤال می‌رود. وزارت می‌گوید طبق قانون اساسی، ارائهٔ خدمات حقوقی و توظیف وکلای مزبور

به انجام امور فوق در حوزه اختیارات وی قرار دارد.^۱ هم‌چنین، وزارت مدعی است ادارات خدمات حقوقی را در سرتاسر ولایات دایر نموده است؛ در حالی که انجمن وکلا تنها از یک اداره مرکزی در کابل و تعداد محدودی ادارات در سطح مناطق برخوردار است و به‌ویژه در جاهایی که انجمن وکلا قادر نیست، وزارت می‌باید وکلا را برای فعالیت‌های داوطلبانه برگزیند. هردو طرف از پذیرش نقطه‌نظرات همدیگر عاجزاند. متدولوژی نوت‌گیری رایج در مراکز آموزش‌های حقوقی توان حل چنین مسائلی را به یک شخص نمی‌دهد. IBAHRI به‌دنبال میانجی‌گری و سازش بین این دو سازمان است.

۳-۴. دفاع از پرونده‌های جنجالی

تا به حال در اذهان مردم افغانستان این اصل جایگاه خود را نیافته است که استقلال وکیل و وظیفه تخصصی‌اش ایجاب می‌کند که وی نباید به‌لحاظ شخصی با اعمال موکل ارتباط داشته باشد یا از آن‌ها حمایت کند. حتی در درون خود حرفه حقوقی هم وضع به همین منوال است. مورد فوق را بیش‌تر در پرونده‌هایی می‌توان دید که با موضوع ارتداد ربط می‌گیرند. وکلایی که از متهمین ارتداد دفاع می‌کنند، اغلب خودشان نیز به ارتداد متهم می‌شوند و معمولاً همکاران و خویشاوندان وکیل سعی دارند وی را از نمایندگی چنین پرونده‌هایی منصرف کنند. وکلای مدافع پرونده‌های این چنینی به مرگ تهدید شده‌اند و از درون بخش قضایی و مردم به‌طور عموم، فشار و محکومیت‌هایی را دریافت کرده‌اند.^۲ چنین رفتاری حتی به سطح رهبری انجمن وکلا نیز سرایت داشته است! نتیجه آن که انجمن مزبور در حفاظت از منافع حرفه‌ای و مسلکی اعضایش به‌شکل بایسته و شایسته موفق نیست. آن گونه که در سایر حوزه‌ها به‌شدت دچار چالش است، استقلال در پرتو آموزه‌ها و برداشت‌های سنتی و مذهبی رنگ می‌بازد.

۴-۴. دادگاه مبارزه با مواد مخدر

در سال ۲۰۱۰، انجمن وکلا در مقابل دادگاه مبارزه علیه مواد مخدر اعتصابی را سازمان‌دهی کرد. این دادگاه، زیرمجموعه مرکز قضایی مبارزه با مواد مخدر قرار دارد که به‌منظور بررسی

۱. قانون دفاعیات حقوقی ۲۰۰۷، در ماده ۳ بیان می‌دارد که وزارت باید برای افراد مستمند کمک‌های حقوقی را فراهم کند؛ ولی رویه‌های انجام چنین کاری تحت مقررات جداگانه‌ای تعیین خواهد شد. طبق معلومات نویسنده تا کنون راجع به دستورالعمل‌های مربوطه مکتوب رسمی منتشر نگردیده است.

۲. گزارشی در این مورد در تایمز با عنوان «مرد افغانی که به خاطر ارتداد به دار آویخته می‌شود» منتشر گردید (تایمز، ۲۰۱۱).

ابعاد تفتیش، بازداشت و بازجویی از جرایم عمده فروش مواد (با ۱۱ میلیون دلار از سوی آمریکا و بریتانیا) تأسیس گردید (و از استانداردهای سیستم قضایی برخوردار است). وکلای حقوقی شکایت داشتند توسط گاردهایی که آن‌ها را تا مکان مصاحبه همراهی می‌کنند، همواره مورد آزار و اذیت قرار می‌گیرند و برای صحبت با موکل فضای خصوصی برای‌شان داده نمی‌شود. قضات هم حق طبیعی حضور در صحن دادگاه را برای وکلا به رسمیت نمی‌شناسند (امری که تا هنوز در دادگاه‌های افغانستان غیرعادی به نظر نمی‌رسد). کشف گردید که برخوردها با وکلای مدافع نسبت به قضات و دادستان‌ها کاملاً متفاوت است؛ زیرا گروه دوم پس از گذراندن تست غربال‌گری و دروغ‌سنجی موفق به دریافت نشان حق ورود به ساختمان می‌شوند؛ در حالی که وکلای مدافع از چنین امتیازی محروم‌اند.

مکانیزم غربال‌گری و شناسایی برای تمامی اعضای AIBA با هدف صدور آیدی‌کارت‌های تصویردار تعیین شد. به‌منظور ارتقای ضوابط دفاع از موکل، برای وکلایی که قصد حضور در صحن دادگاه را داشتند، ترتیبات کورس‌های تربیتی داده شد؛ با این وجود، به انجام کارهای بیش‌تری نیاز است؛ زیرا طبق شواهد روایی، وکلا از دادخواهی در صحن دادگاه و ارائه و تولید شواهد و مدارک لازم ناتوان‌اند و به جای صرف نیروی خود در دفاع از موکل، به‌دنبال مذاکره با قاضی بر سر تخفیف در احکام صادره می‌باشند!

اکثر متهمین از داشتن وکیل محروم‌اند. شواهد آماری بر روایت‌های میدانی صحنه می‌گذارد. برای تقویم فارسی از مارچ ۲۰۱۱ تا مارچ ۲۰۱۲، نرخ محکومیت در دادگاه ۹۷٫۵ درصد بوده است. برخلاف سایر دادگاه‌های افغانستان، اثری از فساد و تخلف گزارش نشد؛ اما به‌دلیل فقدان آموزش‌های ارائه دفاعیه حقوقی و قدرت قاچاقچیان رده‌بالا در امتناع از حضور در دادگاه در قدم اول (اکثراً با پرداخت رشوه به پلیس)، شرایط بازی برای همه در این جا یکسان نیست. دادگاه هر سال تقریباً به ۸۰۰ پرونده رسیدگی می‌کند. سرنوشت اکثر متهمین به محکومیت متهمی می‌شود؛ اما از میان مقامات بلندرتبه تنها سه نفر در میان بازداشت‌شدگان رؤیت گردید (گزارش آسیا، ۲۰۱۰).

نتیجه‌گیری

صورت‌بندی سیستم عدلی افغانستان متأثر از اختلاف جدی بین طرفداران قانون حکومتی

سکولار و فقه اسلامی است. شکاف فرهنگی موجود بین مراکز شهری و روستاهای حومه، میزان اثرگذاری آن را محدود ساخته است. در طول بخش عظیمی از تاریخ معاصر افغانستان، همواره رهبران آن از این شکاف‌ها به نفع تحکیم قدرت سیاسی خود و سد مسیرهای دسترسی به قدرت به روی رقبای احتمالی بهره برده‌اند (گزارش آسیا، ۲۰۱۰).

حاکمیت قانون و دموکراسی سیستم نظارت و کنترلی را، که مستلزم ترویج عدالت اجتماعی است، در درون یک دولت ایجاد و از آن پاسبانی می‌کند؛ اما چنین انتظاری بسته به این فرض است که دموکراسی در ذات خود ارزشی فراتر از صرف حاکمیت اکثریت دارد و این که حاکمیت قانون در بین افراد بالسویه قابل تطبیق باشد، نه آن که صرفاً ابزاری برای نیل به منافع شخصی تلقی گردد. اختلاف نظر درباره ماهیت و ارزش دموکراسی مشکلاتی را به وجود می‌آورد. هم‌چنین، وقتی در درون سیستم‌های سیاسی و حقوقی، فاصله فرهنگی-اجتماعی بین سکولارها و مذهبیون نزدیک نشود و مادامی که نهادهای حقوقی به‌خاطر کمبود همیشگی منابع قادر به انجام شایسته وظایف‌شان نباشند، مشکلات فوق تشدید می‌شود. و تا زمانی که متخلفین بارها در جامعه اعضای منتخب دولت نمایان می‌شوند، شهروندان منطقاً نمی‌توانند برای نجات خود از دست تعرضات سازمان‌یافته آن‌ها به دولت اعتماد کنند.

مبارزه با منافع مقرر علاوه بر اقدام سیاسی، مستلزم فعالیت حقوقی نیز هست؛ اما با بنیان‌های قانونی ضعیف، مبارزه در مقابل منافع مزبور نمی‌تواند مؤثر واقع شود. پذیرش این حقیقت و تعهد به تغییر آن، با ترجیح مصلحت‌اندیشی بر ضابطه‌گرایی، رواج فرهنگ معافیت از مجازات و تکیه شرکای بین‌المللی بر سازوکارهای تساهل و تسامح، امکان‌پذیر نیست.

در محیطی که دولت متمرکز فاقد پیشینه سنتی بوده و علاوه بر آن، دارای ظرفیت محدود و مشروعیت مخدوش است، طبق استدلال عده‌ای مدل سیاسی کنونی در افغانستان، با تمرکز قدرت در کابل، اقدامی رادیکال و عجولانه به حساب می‌آید (بیدل و دیگران، ۲۰۱۰). به باور آنان، به ترتیبات سیاسی غیر متمرکز، انعطاف‌پذیر و فراگیرتری نیاز است. به هر حال، این شمولیت، نه بر سنت بلکه بر حقوق بشر و حاکمیت قانون باید مبتنی باشد. معافیت از مجازات و فساد (افغانستان پس از سومالی، کره شمالی و میانمار، رتبه چهارمین کشور فاسد دنیا را از آن خود ساخته است (شاخص فساد، ۲۰۱۱)) باید مورد توجه جدی قرار گرفته و از بین برود. نهادهای در حال رشد دموکراتیک و نظام حقوقی معیوب باید بهبود یابند.

وکلای حقوقی افغانستان از طریق انجمن حقوقی شان نشان داده‌اند که از ژرف‌نگری، انصاف و دادگری لازم برخوردارند. انجمن وکلا، تنها با پنج سال قدمت، توانسته است گام‌های بلندی بردارد؛ اما مسائلی چون توافق عمومی، ارتباطات، تحصیلات و منابع مالی در کنار ارزش‌های سنتی، سدی است در برابر حرکت به سمت جامعه‌ای که در آن عدالت بیش‌تری حاکم است.

آنچه گفتیم به این معنا نیست که در دهه گذشته هیچ پیشرفتی رخ نداده است. یکی از دستاوردهای عمده، بازگشایی مجدد مکاتب به روی دختران است. هرچند این پدیده مخالفت بنیادگرایان را به دنبال داشته و هنوز هم در کلیه مناطق در دسترس نیست؛ اما می‌توان آن را نشانه خوبی برای بهبود وضع زنان دانست که شامل افتتاح اولین مرکز آموزش رانندگی برای زنان نیز می‌گردد. برای اولین بار در دادگاه به پرونده‌هایی برمی‌خوریم که در آن، مرتکبین خشونت‌های فامیلی علیه دختران و زنان به حبس محکوم گردیده‌اند؛ اما مشکلات ساختاری زاییده سنت، مورد حمایت قانون و تأیید پارلمان بر جای خود باقی است (دیده‌بان حقوق بشر، ۲۰۱۲). گرچه قانون اساسی برابری را برای زنان ضمانت می‌کند و طبق آن ازدواج اجباری غیر قانونی است؛ اما ازدواج از روی انتخاب (برای زن و مرد هر دو) کم‌تر به چشم می‌خورد و قربانیان تجاوز جنسی پس از دریافت اتهام زنا، اغلب برای حفظ آبروی فامیل به عقد متجاوز درمی‌آیند. وزنۀ استقامت سنت در مقایسه با شکنندگی قوانین جدید سنگینی می‌کند. برخی از زنان برای شکست سیستم از خود سیستم استفاده کرده‌اند؛ اما پیروزی‌هایی از این دست انگشت‌شماراند. تعداد کم وکلای حقوقی زن در افغانستان می‌تواند از عوامل منحصمۀ مزبور باشد. قربانیان زن اغلب از بازگویی جزئیات پرونده‌شان به وکلای مدافع و دادستان‌های مرد احساس شرم می‌کنند؛ در صورتی که تفصیل ماجرا می‌تواند سبب تخفیف در حکم دریافتی دادگاه گردد.

جلب اعتماد عمومی نسبت به سیستم سیاسی و قضایی یک ضرورت است. چنین امری مستلزم اذعان به این باور است که یک قوه مقننه انتخابی به میل دل خویش نمی‌تواند هر قانونی را، بدون ملاحظه پیامدهای آن، به تصویب برساند. چنین باوری خود در مرز بین ارزش‌های علمی-حقوقی و مذهبی واقع شده است. در یک سناریوی پساجنگ، حاکمیت قانون می‌تواند در برقراری صلح نقش برجسته‌ای ایفا کند؛ اما تا زمانی که در فضای سیاسی و فرهنگی نهادینه نگردد، اثربخشی آن مورد تردید است. به جای محافظین بین‌المللی صلح، مفاهیم قانون، دموکراسی و عدالت باید مورد پذیرش توده مردم قرار بگیرد و صادق‌بودن گروه اول در مدعای خود، نفع

چندانی به استقرار مفاهیم مزبور نخواهد داشت (چاندر و دیگران، ۲۰۱۱). حاکمیت قانون به جای استفاده ابزاری صرف، باید روشی برای تعامل باشد. دخالت‌های کم و بیش تکنوکراتیک در سیستم قضایی افغانستان همواره انتقادهایی را به دنبال داشته است؛ در حالی که به توسعه فهم دقیق و عمیق‌تری از حاکمیت قانون به عنوان ضرورت‌های روزمره نیاز است تا بر اساس آن، تبعیت از قانون برای مردم عقلاً و منطقاً توجیه‌پذیر باشد (ویت، ۲۰۱۱). مادامی که در این راستا تلاشی صورت نگیرد، موقعیت قانون و دموکراسی استحکام نخواهد یافت و در عوض، فرهنگ زورمداری استیلاي خود را حفظ خواهد کرد.

از عوامل (و به هیچ معنا تنهاترین) پیش‌برنده تغییر، یک انجمن حقوقی مستقل است؛ چنین انجمنی ظرفیت و کاربرد حُرقة حقوقی را ارتقا داده و با آموزش و توانمندسازی اعضا، نه تنها منافع این حرفه را تأمین می‌کند؛ بلکه حقوق انسانی و حاکمیت قانون را در یک جامعه مدنی، به‌ویژه برای گروه‌های محروم، بهبود می‌بخشد. در حین مواجهه با اعمال قانون‌شکنانه قوه مجریه، استقلال انجمن حقوقی به‌ویژه در هنگام شیوع فساد، می‌تواند سودمند باشد. یک انجمن حقوقی با سهم‌گیری فعال در ارائه خدمات حقوقی و تبعیت از دستورالعمل‌های اخلاق حرفه‌ای، می‌تواند سبب احیای اطمینان و اعتماد جامعه مدنی نسبت به قانون شود. با این وجود - آن‌گونه که در بالا توضیح داده شد - یک انجمن حقوقی تشکیل‌یافته از نیروهای انسانی، در معرض فشارهای متداول اجتماعی خواهد بود و فعالیت‌های آن از فشارهای مزبور اثر می‌پذیرد.

حاکمیت قانون در ذات خود یک هدف سیاسی نهایی است و اگر وسیله‌ای برای رسیدن به هدف باشد و به جای صرف تعریف وضعیت، تعیین وظیفه نیز کند، در این صورت، درک درست از شرایطی که بستر اجرای حاکمیت قانون قرار می‌گیرند (چیزی فراتر از فهم رسمی حاکمیت قانون)، ضروری است (چسترمن، ۲۰۰۸). چسترمن راجع به اصلی اخطار می‌دهد که طبق آن گاهی حاکمیت قانون در شمایل اسب تروا برای صدور اغراض سیاسی ظاهر می‌شود.

به‌ویژه در یک کشور پسا جنگ - جایی که نهادهای خارجی خیرخواه، سراسیمه برای استقرار مجدد عدالت تلاش می‌کنند - این خطر احساس می‌شود که حاکمیت قانون در واقعیت امر به یک ابزار فریبنده ایدئولوژیک تبدیل گردد. حاکمیت قانون و دموکراسی به جای آن‌که بنفسه موضوعیت داشته باشند، مسیرهای منتهی به هدف‌اند. و اگر مؤثریت این دو مقوله ملاک است و چیزی فراتر از تحمیل ایدئولوژی هدف‌گذاری گردیده، در این صورت، شرایط و فضای محلی

همواره باید لحاظ شود. یکی از عوامل مؤثر توسعه فرایند فوق، حضور یک انجمن مستقل حقوقی بومی است که به راهنمایی و حمایت از وکلا پرداخته و سرانجام، در خدمت تأمین نیازهای جامعه مدنی درآید. انجمن مستقل وکلای حقوقی افغانستان تقلابکنان و فراتر از انتظار به سمت این هدف پیش می‌رود.